



## معاد، نبوت و امامت در رساله اعتقادات شیخ صدوق و شیخ مفید

فروغ رحیم‌پور\*

### چکیده

شیخ صدوق و شیخ مفید، دو متکلم متقدم امامیه، با بررسی موضوعات مختلف در حیطه اصول دین، و با رویکرد اعتقادی شیعه، مجموعه‌ای از دریافت‌ها و نگرش‌هایشان را در اختیار آیندگان گذاشته‌اند. بازخوانی مداوم و مکرر اندیشه‌های پیشینیان، خصوصاً در مواردی که قدمت، اهمیت ویژه و اعتباردهنده دارد، آرای خالص و دست‌نخورده‌تری را در اختیار محققان قرار می‌دهد. از این رو حائز اهمیت فراوان است.

در این مقاله به مقایسه و تحلیل دیدگاه‌های صدوق و مفید در سه اصل معاد، نبوت و امامت می‌پردازیم. در بحث معاد، هم‌رأیی غالب شده است، برخلاف مباحث نبوت و امامت، که اختلاف نظرهای چشم‌گیری در آن دیده می‌شود. مقاله با محوریت رساله اعتقادات صدوق و تصحیح الاعتقاد مفید، ضمن بررسی دیگر آثار آنان، رأی این دو را در اصول مذکور مقایسه و ارزیابی می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** شیخ صدوق، شیخ مفید، رساله اعتقادات، تصحیح الاعتقاد، معاد، نبوت، امامت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

علم کلام بر پایه دفاع از آرای دینی شکل گرفته و پرداختن به اصول اعتقادی و شرح و تبیین یا نقد و تصحیح آن، قطعا از اساسی‌ترین دل‌مشغولی‌های هر متکلم است. از این‌رو شیخ صدوق (۳۰۶ - ۳۸۱ ق) و شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ ق) دو متکلم بلندآوازه شیعه، با نگارش کتبی در معرفی اعتقادات بنیادین امامیه، به ترسیم و تثبیت کلامی مکتب خود پرداختند. به دلیل مقطع زمانی حیات ایشان، آثار کلامی و خصوصا آنچه در اصول اعتقادات شیعی نوشته‌اند، بسیار ارزشمند است. بخشی از عمر شیخ صدوق (حدود ۲۶ سال) در دوران غیبت صغرا گذشت و مابقی عمر وی و تمامی عمر شیخ مفید با دهه‌های آغازین غیبت کبرا مقارن گردید و همین امر، از یک سو ضرورت همت گماردن دانشمندان متکلم شیعه به اصول عقایدشان و حفظ آن از دست برد گذر زمان را دو چندان می‌کرد و از سوی دیگر آثار آنان را برای محققان و پژوهشگران پسین، بسیار مهم و درخور بررسی می‌گرداند. روشن است که در مورد اعتقادات کلامی، گذر زمان به سبب ایجاد فاصله بیشتر نسبت به منابع اصلی، نوعی آفت به شمار می‌رود. در اینجا هر چقدر آثار و اسناد از حیث زمان قدیمی‌تر باشد، به منابع اولیه آن مکتب کلامی نزدیک‌تر است و ارزش و اعتبار و خلوص بیشتری دارد.

صدوق و مفید از دانشمندان پرکار شیعه هستند که در رشته‌های مختلف علوم اسلامی، هر یک حدود ۲۰۰ اثر از خود بر جا گذاشته‌اند. در این میان بخشی از مهم‌ترین آثار کلامی ایشان، به مسئله اصول اعتقادات اختصاص یافته است. رساله *الاعتقادات صدوق در کنار التوحید و الهدایه و بخشی از امالی*، از آثار برجسته او در این موضوع است. رساله *تصحیح الاعتقادات مفید* که به شرح عقاید الصدوق نیز معروف است، همراه *اوایل المقالات و النکت الاعتقادیه و المسائل السرویة* نیز از جمله مکتوبات او است که به اصول اعتقادات شیعه اختصاص یافته است. روش صدوق تکیه بر آیات و احادیث است و مفید علاوه بر این، به استدلال‌ات عقلی نیز متوسل

می‌شود. این مقاله، سه اصل معاد و نبوت و امامت را برگزیده و در هر موضوع، پس از تبیین نظر صدوق و مفید در رسایل اعتقادی، ضمن توجه به آرای مهم و متفاوت آنها در آثار دیگرشان، به تحلیل و ارزیابی می‌پردازد. در اینجا جمعا بیست و شش موضوع در اصول سه‌گانه مذکور، در کنار چهار موضوع فرعی دیگر، بررسی می‌شود.

## ۱. معاد

### ۱-۱. مرگ و سؤال قبر

ابن بابویه در بحث مرگ که از جمله بحث‌های طولانی او است، فقط با ذکر احادیث، به بیان صفات موت و حالات وقت مرگ پرداخته و - چنان‌که شیخ مفید به درستی بر او ایراد گرفته - چیزی در بیان حقیقت مرگ نیاورده و مفید به همین جهت می‌گوید بهتر بود که عنوان این بخش به «مآل موت و عاقبت اموات» تغییر می‌کرد تا با مطالبش هماهنگ باشد. او خود چند سطری در تعریف مرگ آورده، می‌نویسد: مرگ ضد حیات است. حیات چیزی است که نمو و احساس به آن است و مرگ چیزی است که با آن نمو و احساس باطل می‌شود و علم و قدرت باقی نمی‌ماند. زندگی بخشیدن و میراندن منسوب به خدا است و او کسی را نمی‌میراند مگر آنکه مرگ برای آن فرد اصلح از بقا باشد و کسی را حیات و زندگی نمی‌بخشد، مگر آن که حیات برایش اصلح از مرگ باشد. (تصحیح الاعتقاد، ص ۶۰ - ۶۱)

از نظر مفید در موضوع سؤال قبر هم وضع به همین منوال است و صدوق به مطالب اصلی و مورد نیاز اشاره‌ای نکرده است. صدوق فقط می‌گوید سؤال قبر حق است و عذاب قبر نوعی کفاره برای گناهان شخص به شمار می‌رود. ولی مفید در شرح خود به سه نکته مهم اشاره می‌کند: اول اینکه دو ملک موکل به نام بشیر و مبشر از صاحبان ایمان خالص و دو ملک موکل به نام ناکر و نکیر از صاحبان کفر خالص، سؤال می‌کنند، ولی غیر از این دو دسته، دیگران سؤال و جواب قبر ندارند.

دوم اینکه وارد شدن ملائک موکل و سؤال کردن ایشان، دلیل قاطعی است بر این که

خداوند انسان را بعد از مرگ، زنده می‌کند و حیات دوباره می‌بخشد؛ زیرا سؤال و جواب، جایی معنا دارد که مخاطب، معنا و مفهوم سؤال را درک کند و بفهمد (همان، ص ۷۰ - ۷۱). مفید در مسائل سرویه هم تصریح دارد که همهٔ مردگان عذاب قبر ندارند، بلکه فقط مؤمنان محض و کافران محض در معرض سؤال و نعیم یا عذاب قبر هستند. در قبر، روح این افراد در قالبی مشابه بدن دنیوی‌شان قرار می‌گیرد و نعمت یا عذاب بر آن بدن وارد می‌شود و این افراد تا قیامت (کبری) در همین حال خواهند بود (المسائل السرویه، ص ۵۳). در جای دیگر هم در مورد ابدان برزخی می‌نویسد که خداوند برای این افراد بدن‌هایی مانند بدن دنیوی‌شان می‌سازد و این بدن‌ها، غیر از بدن داخل قبر است که می‌پوسد و از بین می‌رود (اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۷ - ۲۸).

اما نکتهٔ سوم مطلبی است که گرچه در بحث سؤال قبر مطرح شده، اما در روشن کردن موضع مفید در خصوص اعتبار عقل بسیار مهم است. از نظر او دلیل و راه اثبات این که دو ملک در قبر سؤال و جواب می‌کنند، سمع است و دلیل و راه اثبات اینکه حیات به این مردگان در قبر باز می‌گردد، عقل است. این عقل است که می‌گوید سؤال از مرده و جماد بی‌جان غلط است و انتظار جواب شنیدن از موجود فاقد حیات و عقل بی‌جا است. اخبار در چنین موردی موکد عقل‌اند و اگر خبری هم در این مورد وارد نشده بود، دلیل عقلی کافی بود (تصحیح الاعتقاد، ص ۷۲). این سخن مفید بدان معنا است که عقل به تنهایی و بدون استمداد از وحی قادر به چنین استدلال‌های صحیحی است.

**ارزیابی:** آنچه از قول شیخ مفید در خصوص کارایی عقل ذکر شد، مهمترین نکتهٔ این بخش است و مطابق آن، عقل در برخی موارد بدون استمداد از وحی، قادر است استدلال‌های صحیح و ادراک‌های مطابق واقع داشته باشد. مفید در موارد متعددی در تصحیح الاعتقاد به روش صرفاً نقلی صدوق انتقاد می‌کند و آن را باعث دور ماندن از عمق مطلب می‌شمارد؛ مثلاً در بحث‌های مشیت و اراده، جدال و مرء، نفوس و ارواح، تقیه و غیره. البته خود او در بسیاری از موارد صرفاً به نقلیات استناد می‌کند. همچنین معتقد است که عقل در برخی مقدمات و نتیجه‌گیری‌های خود نیازمند وحی (و سمع)

است (اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۷ - ۸)؛ اما به اعتماد کردن و اعتبار دادن به عقل در برخی امور - حتی با داشتن احادیثی در آن امور - نیز قائل است. این در حالی است که ابن بابویه معتقد است که در هر مسئله‌ای باید منحصرأ به وحی مراجعه کرد، و اگر جایی حدیثی برای توضیح یک مسئله وجود داشت، نباید به تحقیق عقلی اعتماد کرد؛ یعنی عقل تنها پس از وحی و به عنوان مؤید آن، مطرح است، نه بیش از آن و به عنوان اثبات‌کننده حق یا باطل. (التوحید، ص ۹۱ - ۹۲)

#### ۱-۲. رجعت، حشر، حوض کوثر، شفاعت، وعد و وعید، ثبت اعمال

شیخ صدوق با استناد به آیات قرآن، پنج نمونه از بازگشت مردگان را به زندگی دنیوی ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد که رجعت برخی انسان‌ها در قیام حضرت مهدی عج هم قطعاً صحیح است. این پنج مورد عبارتند از:

۱. رجعت چند هزار نفر در زمان ارمیای نبی: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾. (سوره بقره، آیه ۲۴۳)
۲. ماجرای مردن صد ساله و زنده شدن دوباره عذیر: ﴿فَأَمَّا اللَّهُ فَمِائَةٌ عَامٌ ثُمَّ بَعَثَهُ...﴾. (سوره بقره، آیه ۲۵۹)
۳. زندگی دوباره یاران حضرت موسی که خواستند خداوند را ببینند: ﴿ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾. (سوره بقره، آیه ۵۶)
۴. معجزاتی از حضرت عیسی علیه السلام: ﴿إِذْ نُخِرُجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي﴾. (سوره مائده، آیه ۱۱۰)
۵. زنده شدن اصحاب کهف پس از چند صد سال: ﴿...يُؤَلِّفُنَا مِن بَعَثْنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ...﴾. (سوره یس، آیه ۵۲)

مفید یادآور می‌شود که رجعت، به معنای تناسخ نیست و تناسخ باطل است. صدوق به حشر جمیع خلایق قائل است و به حقانیت حوض کوثر و شفاعت اذعان دارد. او معتقد است که شفاعت مخصوص گناهکاران اهل توحید است، نه کافران و منکران، و شفاعت به گناهان کبیره و صغیره تعلق می‌گیرد و از ناحیه انبیا و اولیا و اصفیا و ملائکه و بعضی مؤمنان اعمال می‌شود.

حصول وعده ثواب را قطعی و انجام وعید عقاب را مطابق عدل، و گذشت از عقاب را مطابق فضل خدا می‌داند و آمرزش همه گناهان به جز شرک را (سوره نساء، آیه ۵۱) متذکر می‌شود. مطابق آیه شریفه ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحِفْظِينَ \* كِرَامًا كَتِيبِينَ﴾ (سوره انفطار، آیات ۱۰-۱۲) معتقد است که اعمال هر شخص توسط دو ملک موکل برای روز و برای شب ثبت می‌شود و در این ثبت، رحمت خداوند چنان است که با صرف نیت فعل حسن، یک و با انجام آن ده حسنه ثبت می‌گردد، ولی تنها با انجام عمل بد و نه نیت آن، همان یک عمل بد ثبت می‌شود. (رسالة الاعتقادات، ص ۳۹-۴۵)

شیخ صدوق در همه این مباحث جز به آیات و احادیث متوسل نمی‌شود و مفید هم برهیچ یک از آنها شرح یا نقدی ندارد؛ اما در *اوایل المقالات* در بحث رجعت می‌نویسد که در زمان حضرت مهدی عجل الله فرجه دو گروه از مردگان یعنی بعضی از مؤمنان بسیار خوب و بعضی از افراد بسیار بد به زندگی این جهانی بازمی‌گردند و خدا دسته اول را بر دسته دوم پیروز می‌کند و سپس هر دو دسته می‌میرند تا رستاخیز برپا شود. (*اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ص ۵۰)

او در مورد شفاعت معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای امت، و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام برای شیعیان، و برخی از ابرار و نیکان امامیه برای برادران دینی خود شفاعت می‌کنند و شفاعت برای عاصیان - به ویژه مرتکبان کبیره - است، نه مطیعان (همان، ص ۱۴ - ۱۵؛ اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۳۶ - ۳۴۰). مانند صدوق، مفید هم معتقد است که پاداش دادن به بهشتیان، تفضل خدا است و خدا با جود و کرم خود - و نه با عدلش - مکلف به پاداش دادن به مطیعان است (*اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ص ۱۴ - ۱۵). پاداش و ثواب دادن، جود است نه حق مطیعان یا وظیفه خدا؛ زیرا آنان مکلف به شکر در برابر نعمت و فضل و احسان خدا در حق خود هستند که قطعاً بیش از عمل و طاعت آنها است (همان، ص ۱ - ۹۲). به این ترتیب در نظر صدوق و مفید - چنان که مکدر موت اشاره می‌کند - انسان حقی برای دریافت پاداش در برابر طاعت ندارد، بلکه جود الهی، خدا را مکلف به پاداش کرده است؛ در حالی که در نظر برخی دیگر از متکلمان، خدا بنا

به عدل خود مکلف به پاداش دادن است و لذا انسان حق دارد که در مقابل طاعت، پاداش بخواهد (اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۴۹ - ۳۵۱). در باب حشر نیز نکته قابل توجه آرای مفید، اعتقاد او به حشر همه موجودات متصف به حیات است: «کل من اتصف بالحیة یعاد بعد الموت». این رأی با دلیل عقلی و نقلی اثبات می‌شود. دلیل نقلیش این آیه شریفه است که می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ... ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَحْشُرُونَ﴾ (سوره انعام، آیه ۳۸) و دلیل عقلیش اینکه هرکس له یا علیه او عوضی هست، باید بازگردد و آن را دریافت کند، و همین که ما برهان عقلی بر معاد و دریافت عوض یکی از موجودات دارای حیات مثلا انسان، داشته باشیم - که داریم - اصل مورد نظر، یعنی اعاده حیات برای عوض، عقلا ثابت شده و لذا در تعمیم آن به غیر هم مشکلی وجود ندارد. مخالف ما، ادعای استحاله عقلی معاد هر موجودی را دارد و برای رد او، اثبات جواز، ولو به نحو جزئی، کافی است؛ زیرا اثبات موجبه جزئی، باعث نقض سالبه کلیه می‌شود.<sup>۱</sup> (النکت الاعتقادیه، ص ۱ - ۴۲)

### ۱-۳. عدل الهی، اعراف، صراط، عقبات، حساب و میزان

شیخ صدوق و شیخ مفید معتقدند که خداوند ما را به عدل امر کرده و خودش به فضل با ما عمل می‌کند: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ (سوره یونس، آیه ۲۶) و ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ (سوره انعام، آیه ۱۶۰؛ ر.ک: سوره یونس، آیه ۵۸ و سوره نساء، آیه ۴۶ و سوره رعد، آیه ۶).

مفید، اضافه می‌کند که آنچه خداوند به عنوان حق بنده بر خود (و ثواب اعمال او) قرار داده، به جود و کرم او برمی‌گردد، و این به آن جهت است که عقلا، فرد شکرگزار و

۱. مفید در (اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۵۰) می‌گوید از نظر من، بر جود و کرم خدا واجب است که به جانوران در برابر رنج‌ها و آزارهایی که دیده‌اند - چه ناشی از فعل خدا باشد چه از فعل غیر - عوض بدهد و دلیل خود بر این گفته را بیان می‌کند. این رأی هم تأکیدی است بر اعتقاد به حشر همه موجودات حی نزد وی.

عامل به اوامر خدا را مستحق ستایش می‌دانند و این ستایش، همانی است که «حق فرد» نام می‌گیرد. حال می‌گوییم حداقل اقتضای عدل خداوند این است که با فرد عامل و شاکر چنان معامله کند که عقول هم او را مستحق دانسته‌اند. (تصحیح الاعتقاد، ص ۸۲)

در مسئله اعراف، هر دو متکلم معتقدند که اعراف مکانی مرتفع میان بهشت و جهنم است که پیامبر و اوصیای ایشان علیهم‌السلام بر آن ایستاده‌اند. مفید که اندکی مفصل‌تر سخن گفته، می‌نویسد همه آنچه را در باب اعراف ذکر نمودیم، نزد عقل هم جایز می‌باشد (همان، ص ۸۴). همچنین برای صراط دو معنا می‌آورند: یکی راه و پلی که از روی جهنم می‌گذرد و همه از آن عبور خواهند کرد، به سلامت یا با گرفتاری، و دیگری ولایت و دوستی حضرت علی و ائمه معصومین علیهم‌السلام.

عقباتی که در صراط وجود دارد، عبارت‌اند از تکالیف و اعمال واجب و اوامر و نواهی الهی، که مردم بر صراط، در مورد آنها بازخواست می‌شوند. امانت، ولایت، رحم، نماز، روزه و مرصاد (سوره فجر، آیه ۱۳) به گفته صدوق نام برخی از عقبه‌ها است. (همان، ص ۸-۸۹)

در مسئله حساب اخروی، ابن بابویه بدون بیان معنای حساب، حساب‌رسان اخروی را برمی‌شمرد که عبارتند از: خداوند (سوره غاشیه، آیات ۲۵-۲۶)، انبیا (سوره نساء، آیه ۴۵)، اوصیای انبیا، خود هر شخص (سوره اسراء، آیات ۱۲-۱۳) و اعضای بدن شخص (سوره فصلت، آیات ۲۰-۲۱ و سوره یس، آیه ۶۴). اما مقید، حساب را به سنجش و مقابله اعمال و جزاها و مذمت بر بدی‌ها و ستودن بر نیکی‌ها و معامله نمودن مطابق استحقاق فرد معنا می‌کند و تحابط میان اعمال، یعنی مقابله نمودن حسنات و سیئات و یکی را در عوض دیگری دادن - که مذهب عامه و معتزله و حشویه است - رد می‌نماید. صدوق بر آن است که همه انسان‌ها مورد سؤال واقع می‌شوند، هم مردم و هم پیامبران: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۶). او میزان و ترازوی اخروی را پیامبران و اوصیای ایشان می‌داند و شیخ مفید در توضیح میزان بودن حضرت علی علیه‌السلام و ذریه ایشان می‌نویسد: مراد این است که ایشان تعدیل‌کننده و سنجش‌گر میان اعمال و استحقاق‌های افرادند و حکم استحقاق هر عمل، برعهده آنها است. و اما خود میزان،



در تعریف مفید یعنی برابر هم نهادن اعمال فرد و اندازه گرفتن آنچه شایستگی‌اش را دارد. (همان، ص ۸۹ - ۹۰)

ارزیابی: شیخ صدوق و شیخ مفید در سیزده مسئله گذشته، دیدگاه‌های مشابه و یکسانی دارند و شیوه بحث هر دو، نقلی و تکیه بر آیات و احادیث است. مفید در النکت الاعتقادیه به طور یک‌جا برای حقانیت همه مسائل اصلی مربوط به معاد، یعنی سؤال قبر، ملائک سؤال‌کننده، حشر ابدان و نفوس، میزان ثبت اعمال، شهادت اعضای بدن، صراط، خلود، شفاعت، کوثر، وعد و وعید و بهشت و جهنم یک استدلال عقلی اقامه کرده است؛ به این ترتیب: پیامبر ﷺ معصوم است و هر چه معصوم از آن خبر بدهد حقیقت دارد، وگرنه معصوم، معصوم نیست. نتیجه اینکه همه موارد مذکور که از سوی پیامبر ﷺ بیان شده حقیقت دارد (النکت الاعتقادیه، ص ۲ - ۴۳). به مناسبت اشاره‌ای که صدوق در این بخش به اعضای بدن هر شخص به عنوان یکی از حساب‌رسان اخروی کرده، نظر مفید در خصوص سخن گفتن اعضای بدن در قیامت را هم می‌آوریم: او معتقد است آنچه در قرآن در این مورد آمده، از باب استعاره است، نه حقیقت؛ مانند سخن گفتن زمین و آسمان که در آیه سیزده سوره فصلت آمده، در حالی که آنها حقیقتاً سخن نگفته‌اند. (اوایل المقالات فی المذاهب و المخارات، ص ۵۹ - ۶۰)

#### ۴-۱. بهشت و دوزخ

ذیل این عنوان، ابن بابویه به سه مسئله مهم توجه می‌کند:

یک. برخی از بهشتیان فقط به لذات معنوی، مانند تسبیح و تقدیس حق تعالی متوجهند و به لذات جسمانی نظر ندارند. شیخ مفید در این مورد مخالف صدوق است و می‌گوید هیچ فردی در بهشت نیست که صرفاً از لذات معنوی (نظیر تقدیس و تسبیح) بهره‌مند شود، بدون بهره‌مندی از لذات جسمانی (مانند خوردن و آشامیدن)، و این سخن صدوق قولی شاذ و خارج از اسلام و همانند عقیده نصارا است که معتقدند نیکوکاران در بهشت مانند ملائکه می‌شوند و اکل و شرب و نکاح ندارند. کتاب خدا و اجماع علما بر

خلاف این قول گواهی می‌دهند و اگر صدوق جز از باب تقلید یا عمل به حدیث موضوع، چنین سخنی گفته باشد، تقلید از او جایز نیست. (تصحیح الاعتقاد، ص ۹۴)

دو. خلود در آتش از منظر صدوق و مفید به اهل کفر و شرک تعلق دارد و گناهکاران اهل توحید سرانجام با رحمت و شفاعت از آتش خلاص می‌شوند. شیخ مفید معنای کافر را چنین بیان می‌کند: کسی که خدا را نشناسد و نسبت به او جاهل باشد یا نسبت به پیامبر اسلام ﷺ جاهل باشد، که او مطابق قرآن (سوره نساء، آیه ۶۵) در واقع جاهل به خدا است. همچنین یهود و نصارا به حکم آیه ۲۹ سوره توبه، به کفر و ضلالت متصف‌اند و کسی که نمازگزار (و عامل به برخی احکام اسلام) باشد، اما با اصول ایمان مخالفت کند هم در حقیقت جاهل به خدا است و کافر محسوب می‌شود؛ گرچه در ظاهر (با برخی اعمال) یا به زبان به توحید اقرار کند (همان، ص ۹۷). بدعت‌گذاران، مجبره<sup>۱</sup>، مقلدان کور<sup>۲</sup> و کسانی که با حضرت علی علیه السلام جنگ کردند (قاسطین و مارقین و ناکثین) و آنان که بر حضرتش خروج کردند (خوارج) نیز کافر و مخلد در آتش‌اند (اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۶-۷). البته این کفر، کفر مله است که آنان را از اسلام خارج نمی‌کند، چرا که شهادتین گفته، قانون شریعت را مطاوعت می‌کردند، اما آنان با این کار، از ایمان خارج و به عذاب جاودان گرفتارند (الجمل و النصره فی حرب البصره، ص ۲۹-۳۰). هرکس جنگ با امام عادل را مشروع و جایز بداند و بر ضد او اقدام کند، مصداق این آیه است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ (سوره نساء، آیه ۴۸) و حکم مشرک که خلود در عذاب است، بر او نیز بار می‌شود. (اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۳۲۹، به نقل از: المسائل العکبریه، سؤال ۲۸)

۱. مجبره امامیه، کسانی هستند که به جبر اعتقاد دارند و - چون همه چیز را فعل خدا می‌دانند - می‌گویند کفر و معصیت هم خواست و اراده خدا است، و رؤیت خدا را نیز جایز می‌شمارند. (المسائل السرویه، ص ۵۵)

۲. مقلدان کسانی هستند که نه با برهان و استدلال، بلکه با تقلید کورکورانه و عادت به انجام تکالیف دینی می‌پردازند، در حالی که توان عقلی برای استدلال و نظر دارند. چنین کسی (مقلد کور) شایسته خلود در آتش است. (الفصول المختاره من العیون المحاسن، ص ۷۸)

سه. صدوق می‌گوید بهشت و جهنم اکنون مخلوق و موجودند و پیامبر صلی الله علیه و آله در معراج آنها را مشاهده فرمود و هیچ کس از دنیا نمی‌رود مگر اینکه جای خود را در بهشت یا جهنم می‌بیند. اما بهشت آدم و حوا، باغی در دنیا بود که خورشید در آن طلوع و غروب می‌کرد و این، غیر از بهشت جاودان اخروی است؛ چرا که اگر این، همان بهشت جاودان بود، آدم هرگز از آن اخراج نمی‌شد. مفید در این قسمت چیزی ننوشته و سکوت کرده (همان، ص ۸ - ۹۹)، اما در *اوایل المقالات* با استناد به روایات می‌نویسد که بهشت و دوزخ اکنون و پیش از رستاخیز موجودند. (*اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ص ۵۹)

ارزیابی: به نظر می‌رسد این که مفید سخن صدوق را، مبنی بر اشتغال انحصاری جمعی از بهشتیان به تسبیح و تقدیس و تکبیر، بدون توجه به لذات جسمانی، به معنی نفی معاد جسمانی از سوی او دانسته است، تندروری است. متن سخن صدوق دلالتی بر نفی عمومیت معاد جسمانی ندارد، بلکه او فقط گفته که برخی از بهشتیان اعتنا و رغبتی به لذات جسمانی ندارند و این، اعم از آن است که در معرض استفاده از نعم جسمانی نباشند؛ یعنی می‌توان به این معنا حمل کرد که آنها علی‌رغم امکان بهره‌مندی، تمایل و رغبتی به لذات جسمانی ندارند. شاید صدوق وضع این دسته را مشابه دسته‌ای از ملائک به نام «ملائک مهیمن» دانسته که آنقدر غرق در تسبیح و تقدیس حق‌اند که از خلقت و امور مربوط به آن غافلند، بی‌آنکه این استغراقشان به معنای نفی فاعلیت و خالقیت خداوند از سوی آنها باشد. اما در مورد خلود کفار، سخنان مفید گرچه تفصیل بیشتری دارد، اما اولاً همچنان برای خواننده مبهم است که معنا و دامنه جهل به پیامبر یا خدا که منجر به کفر می‌شود، چیست، و آیا اگر این جهل با تقصیر یا عناد همراه نباشد، باز هم موجب خلود خواهد بود یا خیر؟ ثانیاً کفر کسی که به زبان مقرر به توحید و اسلام است و حتی عامل به اعمالی نظیر نماز است، ولی در قلب اقرار به توحید ندارد، کفر مقابل ایمان است، نه کفر مقابل اسلام؛ ولی مفید اشاره‌ای به این نکته نکرده و مطلقاً کلمه کافر را بر چنین شخصی اطلاق کرده است.

## ۲. نبوت و امامت

## ۲-۱. وحی و قرآن

وحی خداوند بر پیامبران دو شکل دارد: بی واسطه و با واسطه ملک وحی. شیخ مفید معانی و اشکال دیگر وحی را هم می‌شمارد که عبارتند از شنیدن سخنی در خواب، مانند وحی به مادر موسی علیه السلام (سوره قصص، آیه ۷)، الهام پوشیده و غیر آشکار، مانند وحی به زنبور عسل (سوره نحل، آیه ۶۸)، و سوسه: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَيْهِمْ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۲۱) و اشاره کردن بدون اظهار کلامی و حرفی: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ﴾ (سوره مریم، آیه ۱۱). اما آنچه ائمه علیهم السلام می‌شنوند وحی نیست؛ زیرا این وحی، با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خاتمه یافته است. نیز هر خواب و رؤیای صادقی وحی نیست. ذکر لفظ وحی در مورد زنبور عسل و مادر موسی علیه السلام نیز فقط چون خود خدا به کار برده جایز است. (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۱-۱۰۳)

صدوق معتقد است قرآن یکباره در شب قدر به بیت المعمور، و از آنجا در مدت بیست و سه سال به تدریج نازل شد، و تمام علم (مندرج در قرآن) یک جا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعطا گردید و لذا خدا به او فرمود: ﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾. (سوره طه، آیه ۱۱۴) اما شیخ مفید با نظری مخالف است و آن را مأخوذ از خبر واحد می‌داند. می‌گوید نزول تمامی قرآن در شب قدر با ظاهر قرآن و اخبار متواتر و اجماع علما منافات دارد.

ورود زیادت و نقصان در متن قرآن از سوی صدوق مردود است. او دوبار تأکید می‌کند که هرکس به ما نسبت بدهد که قرآن را بیش از آنچه دست عموم مردم است می‌دانیم دروغ گو است و می‌افزاید تعداد سوره قرآنی نزد مردم ۱۱۴ و نزد من ۱۱۲ است؛ زیرا ضحی و انشراح یک سوره‌اند و ایلاف و فیل هم یک سوره محسوب می‌شوند (همان، ص ۳-۱۱۰). مفید در این موارد اظهار نظر متفاوت یا نقد و جرح خاصی ندارد.

ارزیابی: اعتقاد صدوق به یکباره نازل شدن قرآن در شب قدر با سخن وی در کتاب

التوحید متفاوت است. در التوحید برای اثبات محدث بودن قرآن چند دلیل آورده که نشان می‌دهد قرآن به تدریج نازل شده است؛ از جمله اینکه قرآن به بخش‌هایی تقسیم شده که بعضی پیش از بعضی دیگرند؛ مثلاً ناسخ پیش از منسوخ است. به علاوه قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾ (سوره اسراء، آیه ۸۶) یعنی اگر بخواهیم، آنچه را به تو وحی کردیم، محو می‌کنیم؛ یا می‌فرماید هر آیه‌ای که نسخ می‌کنیم یا موجب فراموشی‌اش می‌شویم، بهتر از آن یا مثلش را می‌آوریم (سوره بقره، آیه ۱۰۶). روشن است که چیزی که نسخ یا فراموش شود و شبیه داشته باشد، حتماً حادث است (التوحید، ص ۲۶ - ۲۲۷). شیخ مفید در این مسئله موضع صدوق را در کتاب التوحید پذیرفته و با موضع وی در رساله اعتقادیه مخالف است.

## ۲-۲. شأن انبیا و حجج الهی و ملائک

ابن بابویه معتقد است که انبیاء و اوصیای آنان به دلیل علم به اسما، افضل از ملائکه‌اند و فرمان خدا به ملائک که بر آدم سجده کنند، به خاطر این برتری بوده است (سوره بقره، آیات ۲۸ - ۳۱). ملائک، موجوداتی روحانی، معصوم، مطیع محض خدا و خالی از هر نافرمانی، بی‌نیاز از خوردن و آشامیدن و خواب، عاری از پیری و بیماری هستند. غذایشان تسبیح و تقدیس و تنعمشان از انواع علم، و حیاتشان از نسیم عرش است و خدا، آنها را نور و روح آفریده است.

شمار انبیا ۱۲۴ هزار نفر و تعداد اوصیای ایشان نیز ۱۲۴ هزار نفر است که افضل‌شان محمد ﷺ است. واجب است اعتقاد به اینکه پیامبر اسلام و خاندان او ﷺ افضل خلائق‌اند و خداوند مجموعه خلقت را برای ایشان آفریده است؛ به نحوی که اگر آنها نمی‌بودند خدا زمین و آسمان و بهشت و جهنم و آدم و حوا و ملائک و هیچ مخلوق دیگری را نمی‌آفرید. صدوق در مقام برشمردن فضایل پیامبر ﷺ و خاندانش ﷺ به نکته‌ای اشاره می‌کند که به عقیده دیگران دربارۀ عالم ذر وابسته است. می‌گوید: «انهم احب الخلق الی الله و اکرمهم و اولهم اقرارا به لما اخذ الله میثاق النبیین: ﴿وَأَشْهَدُهُمْ

عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ﴿ (سوره اعراف، آیه ۱۷۲)، و ان الله بعث نبیه محمدا صلی الله علیه و آله لانیبیا فی الذر» (رسالة الاعتقادات، ص ۴ - ۶۷). خاندان پیامبر ﷺ در هنگام اخذ میثاق در عالم ذر، اولین خلاق بر اقرار به خدای متعال بودند و خداوند حضرت محمد ﷺ را در عالم ذر، بر مابقی پیامبران مبعوث فرمود. مفید در تمام مطالب این عنوان، سکوت کرده و چیزی ننوشته است.

ارزیابی: شیخ مفید علی‌رغم مخالفت با حیات ماتقدم، در این قسمت که از حیث تأیید حیات پیشین در عالم ذر حاوی عبارات مهمی است، اظهار نظری نکرده و این تا حدی مخالف روش او در تصحیح الاعتقاد است. دو نکته مهم از سخن صدوق در این بخش وجود دارد:

یک. همه افراد بشر که در متن صدوق (که با واژه الخلق به آن اشاره شده) در عالم ذر حاضر بودند و خاندان پیامبر ﷺ افضل آنهایند: «انهم احب الخلق و اکرمهم... الخ» دو. افراد در آنجا متمایز از همدیگر و به طور مشخص و معین موجود بوده‌اند. در قسمت آخر عبارت صدوق آمده است که خداوند در عالم ذر، محمد ﷺ را بر انبیا مبعوث فرمود، و این بدان معنا است که همه انبیا به طور متمایز، آنجا حاضر بوده‌اند و وقتی اصل تمایز اثبات شد، تعمیم آن به سایر انسان‌ها هم بلامانع است.

نکته جالبی که شیخ مفید در بیان فضایل و کمالات پیامبر اکرم ﷺ در اوایل المقالات می‌آورد ولی اینجا مسکوت می‌گذارد، این است که، هنگامی که پیامبر ﷺ مبعوث گردید، همه فضایل و کمالات به او اعطا شد، حتی خواندن و نوشتن؛ زیرا خدا او را داور دعاوی مردم قرار داده و اکثر دعاوی مردم با نوشتن و خواندن ارتباط پیدا می‌کند. نوشتن و خواندن برای دارنده‌اش فضیلت است و خداوند هیچ فضیلتی را از افضل انبیا دریغ نمی‌کند (اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۶۷). البته وقوف پیامبر ﷺ بر خواندن و نوشتن یا امی و فاقد سواد بودن آن حضرت، مورد اختلاف علما است و بحث مستقل آن در جای خود قابل بررسی است. نکته اختلافی دیگر، آگاهی ائمه علیهم السلام از همه زبان‌ها و لغات و از جمیع صنایع است. مفید می‌نویسد این امر از

جهت عقل و قیاس، امتناعی ندارد؛ گرچه فی حد نفسه، برای آنها واجب و لازم به شمار نمی‌رود. اخباری هم در این خصوص رسیده که اگر ثابت شود صحیح‌اند، می‌توان به اتکای آنها، آن را واجب شمرد؛ اما من در صحت این اخبار تردید دارم. البته بنی‌نوبخت و غلات و مفوضه معتقدند که عقلا و قیاسا این آگاهی برای آن بزرگواران واجب است. مفید آگاهی و اطلاع از ضمیر مردمان و از کائنات و از غیب را نیز شرط امامت و صفت ضروری برای ائمه علیهم‌السلام نمی‌داند، گرچه مقرر است که بنا بر احادیث، ایشان از ضمیر برخی مردم آگاه بودند. (همان، ص ۲۱)

### ۲-۳. عصمت

از نظر صدوق سه گروه ملائک و انبیا و ائمه، معصوم از هر آلودگی و معصیت کبیره یا صغیره‌اند و هرکس آنان را در حالی از احوال معصوم نداند، جاهل به حق ایشان و کافر است. او دو خصوصیت مهم معصومین اشاره می‌کند:

۱. معصومین از ابتدای امر (مأموریت الهی‌شان) تا آخر آن، متصف به کامل و عالم و تمام بودند. (طول زمان عصمت).

۲. آنان در هیچ یک از احوالاتشان، متصف به جهل و نقص و عصیان نمی‌شوند. (دامنه عصمت)

شیخ مفید جزئیات بیشتری برای عصمت بیان می‌کند:

يك. عصمت توفیق و تفضلی است از خداوند به کسی که می‌داند با داشتن آن، نافرمانیش نمی‌کند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾ (سوره انبیا، آیه ۱۰۱). البته همه مردم چنین حالتی ندارند و این، خاص برخی افراد است که همان‌ها به عنوان نبی و امام، برگزیده می‌شوند.

دو. عصمت مانع قدرت و اختیار نیست و جبر بر حسنات نمی‌آورد، بلکه معصوم، با اختیار نافرمانی نمی‌کند.

۳. انبیا در حالت نبوت از جمیع صغایر و کبایر معصوم‌اند، ولی عقل ترک امر

مستحب - و نه واجب - را بدون قصد و تقصیر از سوی ایشان جایز می‌داند. اما پیامبر اسلام ﷺ حتی ترک مستحب هم نداشته است. ائمه علیهم السلام نیز قبل و بعد از امامت خود از ترک واجبات و ترک مستحبات مبرا بودند. مفید می‌گوید بعید نیست که قبل از تکلیف هم نقص و جهلی در آنان نباشد، ولی حداقل قطعی مطلب این است که از زمانی که حجت خدا بر خلق می‌شوند، متصف به این کمالات هستند. (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۷ - ۱۸)

ارزیابی: هر دو متکلم شیعه اینجا برای ائمه علیهم السلام و پیامبر اسلام ﷺ قائل به عصمت مطلق شده‌اند. اما صدوق در جای دیگر، سهوالنبی را جایز می‌شمارد و معتقد به وقوع سهو از پیامبر اسلام ﷺ است. او این سهو و نسیان را از جانب خدا و به جهت نفی جنبه الهی دادن به انبیا و اثبات بشر بودنشان می‌داند (من لا یحضره الفقیه، ص ۴ - ۷۵). اما مفید منکر سهو و نسیان معصومین است و صراحتاً می‌نویسد: «النبی معصوم من اول عمره الی آخره عن السهو والنسیان و الذنوب الصغیره و الکبیره عمدأ و سهواً» (النکت الاعتقادیه، ص ۳۱؛ اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۱۹)، و قائلین به سهوالنبی را متهم به تقصیر و کوتاهی در بیان جایگاه واقعی معصومین می‌کند. (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۳)

و اما مفید هم به استثنایی در عصمت قائل شده است. او انجام غیر عمدی گناهان صغیره‌ای را که موجب استخفاف و سلب اعتبار نشود، برای سایر انبیا به جز حضرت محمد ﷺ در زمان قبل از مبعوث شدنشان جایز دانسته است، و همین را در مورد ائمه علیهم السلام نیز تا قبل از امامتشان جایز می‌داند. (اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۱۸ - ۱۹). مفید روشن نکرده که چه گناه صغیره‌ای موجب استخفاف و سلب اعتبار می‌شود و چه صغیره‌ای سلب اعتبار نمی‌کند، و نیز روشن نکرده که ملاک استخفاف و سلب اعتبار چیست و بدین ترتیب، سخن خود را مبهم و مجمل گذاشته است؛ به‌ویژه که در استدلال بر وجوب عصمت ائمه علیهم السلام آورده است که اگر خطیئه‌ای از ایشان سر بزنند یا باید نهی از منکرشان کرد که در این صورت جایگاه خود را در قلوب از دست می‌دهند و تبعیت مردم از آنها - که غرض اصلی امامت آنها است - از بین می‌رود و یا باید از نهی



از منکر خودداری کرد که به تعطیل یک واجب منجر می شود (النکت الاعتقادیه، ص ۳۳). این دو سخن وی با هم ناسازگار است.

#### ۲-۴. نفی غلو و تفویض

تفویضیان معتقدند که خداوند بعد از خلق پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، خلق کردن و رزق دادن را به ایشان واگذار کرده و غالیان علاوه بر آن، نسبت خدایی و زنده کردن و میراندن را هم به آنها می دهند و معتقدند که آن بزرگواران هرگز نمی میرند. صدوق برای رد ادعای اخیر، نحوه مرگ پیامبر ﷺ و هریک از ائمه علیهم السلام را می نویسد. او می گوید آنها همگی به قتل رسیدند و به مرگ طبیعی نمرده اند، و اگر کسی بگوید به قتل نرسیدند، تکذیبشان کرده و با این تکذیب، خدا را تکذیب کرده و از اسلام خارج، و کافر شده است. اما شیخ مفید می گوید جزم و قطع در مورد مقتول بودن، فقط در مورد حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است و مسموم شدن در مورد امام موسی کاظم و با اندکی شک، امام رضا علیهم السلام است و مقتول یا مسموم شدن مابقی، حرفی غیر یقینی و بی ارزش (اراجیف) است. (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۱)

شیخ مفید سخن دیگر صدوق را در این باب رد می کند. صدوق نوشته است علامت مفوضه و غالیان این است که علما و مشایخ خود را که هم صدا و هم عقیده با ایشان نباشند، متهم به تقصیر می کنند؛ یعنی نسبت به پیامبر و ائمه علیهم السلام به فروتر از آنچه لایق ذات و کمالات آنها است، قائل اند (رساله الاعتقادات، ص ۷۵). مفید با این حرف مخالف است.

سابقه این سخن به تفاوت نظر شیخ صدوق و استادش ابن الولید با مفید و جمعی از غلاة در مسئله سهو النبی برمی گردد. صدوق و استادش با تکیه بر حدیثی منقول از ذوالیدین، معتقدند که پیامبر ﷺ یکبار هنگام نماز صبح خواب ماند و نمازش قضا شد. بعد از طلوع، آن را قضا نمود و سهوا در هر دو رکعت سلام داد. صدوق می گوید نماز وظیفه ای عمومی است و وقوع سهو در آن برای پیامبر ﷺ هم مانند دیگران، بلامانع است و فقط رسالت و نبوت است که مخصوص آن حضرت است و به حفظ

خداوند، از هرگونه سهو و خطا در آن مصون است. البته سهو مردم عادی از شیطان است و سهو پیامبران از جانب خدا است، تا مردم در مورد ایشان غلو نکنند و بدانند که آنها جنبه خدایی ندارند. (من لا یحضره الفقیه، ص ۴ - ۷۵) ابن الولید هم بر آن است که اولین قدم غلو آن است که شخص حتی سهو و خطا (از جمله سهو در نماز) را از پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام نفی کند.

به گفته مکدر موت، پیروان مذهب تشیع مخالف مکتب قم، یعنی مکتب متبوع صدوق و ابن الولید، به سبب این عقیده به آنان نسبت تقصیر می‌دادند. صدوق نیز در مقابل معتقد بود که این افراد غالی‌اند و به پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام چیزی بیش از آن که باید، نسبت می‌دهند. (اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۷۰ - ۴۷۳)

شیخ مفید در مقابله با استادش صدوق و پیروان مکتب قم، می‌نویسد: واجب است حکم به غلو کسی که محققان را مقصر می‌خواند، چه این محققان از علما باشند چه از مردم عادی، چه اهل قم باشند چه اهل جای دیگر، اما در میان علمای قم، اشخاصی نظیر ابن الولید سخنانی گفته‌اند که حقا تقصیر آشکار است. (تصحیح الاعتقاد، ص ۲۲ - ۱۲۳)

مفید به جماعتی از اهل قم اشاره می‌کند که به نظری مقصرند و علتش این است که گمان می‌کنند که ائمه علیهم السلام ابتدا برخی از احکام دینی را نمی‌دانند و بعدا علم آن در قلبشان واقع می‌شود. نیز معتقدند که ائمه علیهم السلام گاه در احکام شریعت ناچار می‌شوند به ظن و گمان خود مراجعه کنند. مفید می‌گوید از نظر من علامت غلو چنین اعتقاداتی است: نفی حادث بودن ائمه، اعتقاد به خداوندی و قدم آنها، اعتقاد به مقتضیات خداوندی برای آنان، مانند خلق نمودن اعیان و اجسام و جواهر و اعراض. (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۴)

ارزیابی: دو مورد از مقابله‌های شدید میان استاد و شاگرد در این بحث آشکار می‌شود: یکی در مسئله مسموم یا مقتول شدن یا نشدن پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام که صدوق منکر آن را کافر و خارج از اسلام می‌داند، ولی مفید صراحتا به قتل رسیدن همگی ایشان را منتفی می‌داند و تنها پنج نفر از چهارده معصوم را مقتول و دو نفر را

مسموم می‌شمارد و به این ترتیب هم با رأی صدوق و هم با حکم تکفیر مترتب بر آن مخالفت می‌نماید.

دیگری در مسئله صدور سهو از پیامبر اسلام ﷺ است که البته هر موضعی در این مورد اخذ شود، قابل تسری به ائمه علیهم‌السلام نیز هست. صدوق سهوالنبی را عقلا و عملا جایز می‌شمارد و منکر سهو را غالی می‌خواند و مفید با نفی کامل سهوالنبی، قائل به آن را مقصر می‌خواند. این نمونه از انتساب به غلو و تقصیر از سوی دو عالم بزرگ شیعه و دلایل هریک برای آن، امری است درخور توجه که روشن می‌کند ملاک و معیارهای غالی یا مقصر دانستن، چندان واضح و در دسترس نیست و نمی‌توان به آسانی و بدون تدبیر، اقدام به این قبیل تسمیه‌ها نمود.

## ۵-۲. معاونت ظالمین

ظلم یعنی نهادن چیزی در غیر موضعش. با این تعریف، ابن بابویه مصداق‌های ظالم را با استناد به آیات و روایات می‌شمارد:

- کسی که بر خدا دروغ می‌بندد و کسی که راه خدا را منع می‌نماید. (سوره هود، آیات ۲۱-۲۲)
- کسی که مقام امامت و جانشینی حضرت علی علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام را غصب کند (سوره انفال، آیه ۲۵) یا منکر و مخالف آن باشد، یا حقی از ایشان و حضرت زهرا علیها‌السلام را سلب کند.
- کسی که ولایت ظالمی را بپذیرد. (سوره توبه، آیه ۲۳)
- کسی که به آخرت ایمان ندارد. (سوره مجادله، آیه ۲۳)

شیخ مفید اینجا ساکت مانده است، اما در *اوایل المقالات* بدون اشاره به مصداق ظالم، به نحوه رفتار با او می‌پردازد و می‌نویسد یاری به ظالمان در انجام امر حق و واجب، جایز و در ظلم و ستم، ممنوع است و همکاری با آنها در امور عادی، منوط به اجازه از امام زمان است، اما متابعت و پیروی از آنچه ضرری به اهل ایمان نمی‌رساند بلامانع بوده، سود بردن از آنها و انتفاع از اموالشان، حتی اگر آمیخته به حرام باشد، فقط برای مؤمنین و نه دیگران، حلال است. (*اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ص ۶-۵۷)

ارزیابی: در سخن صدوق و مفید ابهام‌هایی وجود دارد. تعریف کردن ظلم به نهادن چیزی در غیر موضع خود، در مقام عمل چندان راه گشا نیست؛ زیرا تشخیص موضع واقعی و اصلی هرچیز معمولاً به وضوح مثالی که صدوق در این بحث زده است، نمی‌باشد. او در بحث خود، از یک ظلم سخن به میان آورده: غصب مقام ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام و مقابله با ایشان. حقیقت این است که تعیین موضع واقعی در اغلب موارد، امری مبهم و اختلاف‌برانگیز است که به تفسیر و بینش اشخاص بستگی پیدا می‌کند. سخن دیگر مفید هم که گفت: همکاری با ظالمان در امور عادی جایز نیست مگر برای کسی که امام زمان به او اجازه داده باشد، چندان گره‌گشا نیست؛ چرا که اولاً امام زمان عملاً در دسترس نیست، و ثانیاً اگر کسی ادعا کند اجازه ایشان را دارد، تأیید و تکذیبش چگونه ممکن است؟ سخن دیگر او در متابعت از ظالم هم مبهم است؛ زیرا ملاک جوازش این است: «لایکون ظاهره لضرر اهل الایمان و استعماله علی الاغلب فی العصیان». واژه‌های ظاهر، ضرر، اهل ایمان، علی الاغلب و عصیان، همگی مبهم و بدون تعریف قطعی‌اند و در تعیین نحوه عمل شخص، هیچ کمکی نمی‌کنند.

## ۲-۶. تقیه

در بحث تقیه شیخ صدوق نه تعریفی ارائه می‌دهد و نه حدود و ویژگی‌های آن را روشن می‌کند؛ فقط بر وجوب آن تأکید کرده، ترک‌کننده آن را خارج از دین خدا و دین امامیه و مخالف خدا و رسول و ائمه علیهم السلام می‌خواند. او تفسیر متفاوتی هم از آیه شریفه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ (سوره حجرات، آیه ۱۳) می‌دهد و می‌گوید رسول خدا در معنای ﴿أَتْقَى﴾ فرمود یعنی عمل‌کننده‌ترین شما به تقیه.

شیخ مفید از گفتار مجمل و مبهم صدوق انتقاد کرده و تقیه را تعریف، و حد و مورد عمل به آن را مشخص می‌کند: تقیه یعنی پوشیده داشتن اعتقاد به حق، متعرض مخالفین نشدن و ترک یاری و معاضدت مخالفین در امری که ضرری به دین یا دنیای

شخص برساند. وجوب تقیه در جایی است که قطع یا ظن قوی بر ضرر حاصل شود نه در همه حالات؛ چنان که ائمه علیهم السلام تنها به برخی از اصحابشان دستور تقیه می دادند و دیگران را به اظهار و آشکار نمودن حق امر می کردند. (تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۱) مفید در اینجا هم مانند چند مورد قبلی، به تندی بر صدوق می تازد و روش نقلی محض او را که باعث سطحی نگری در مباحث شده است، تخطئه می کند و می نویسد شیخ ابوجعفر (صدوق) به روش اصحاب حدیث، به ظاهر الفاظ و به معانی سطحی اکتفا می کند و از راه های استدلال و سنجش اعتبار سخنان، عدول می کند. این روش به اعتقادات عامل به آن، لطمه می زند و هر که به این شیوه عمل کند و عقل خود را به کار نگیرد، از درک حقایق و از فهم عمیق آنها محروم می ماند. (تصحیح الاعتقاد، ص ۳۱ - ۱۳۲)

ارزیابی: سخن مفید در مورد مبهم و مجمل گویی شیخ صدوق صحیح است. احادیثی که صدوق در تجویز تقیه آورده، چنان مطلق و بدون قید و شرط است که گویا تقیه در هر شرایط و حالتی، بهترین و پسندیده ترین عمل برای همه شیعیان است و آشکار نمودن و افشا و اظهار حق، لزومی ندارد. ندادن تعریف و معین نکردن قیود و شرایط و ضوابط انجام یا ترک تقیه، خواننده رساله اعتقادی صدوق را دچار این اشتباه می کند که می توان در هر حالت و شرایطی برای حفظ خود، حق را پوشیده نگه داشت و آن را کتمان کرد. به گفته شیخ مفید، صدوق راه فهم تقیه را بر جویندگان بسته است. مفید معتقد است که تقیه برای عموم مردم است و عدم تقیه و اظهار حق برای علما پسندیده تر و گاه ضروری است؛ اما صدوق بدون تمایز بین این دو دسته، گویا همه را علی السویه به تقیه دعوت می کند.

## ۷-۲. اجداد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شأن علویان

صدوق و مفید بی هیچ اختلاف، پدران و مادران پیامبر صلی الله علیه و آله را مسلم می دانند، اما در بحث دوستی علویان، دو نظر مقابل هم می دهند. ابن بابویه می گوید دوستی سادات علوی که آل رسول الله اند، واجب است و این مطابق قرآن، مزد رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است: ﴿قُلْ لَا

أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ﴿۲۳﴾ (سوره شوری، آیه ۲۳)، اما شیخ مفید می گوید نه خدا و نه پیامبر چنین مزدی قرار نداده‌اند و چنین سخنی با برخی آیات دیگر قرآن منافات دارد؛ از جمله آیه ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ (سوره هود، آیه ۲۹) و نیز با آیه ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي﴾ (سوره هود، آیه ۵۱). نبوت، امری است از جانب خدا و انجامش هم برای رضا و رضوان او است؛ پس چگونه ممکن است کسی که عملی را برای خدا انجام داده، اجر و مزد آن را از مردم بخواهد؟ به علاوه اگر مطلب صدوق صحیح بود و پیامبر ﷺ برای نبوت خود اجر و مزدی مانند مودت خاندانش خواسته بود، بین این دو آیه قرآن - با توجه به آنچه در تقدیر آیات باید لحاظ می شد - تناقضی رخ می داد و جمع مطلب به این شکل می شد: «قل لا اسئلكم عليه اجرا بل اسئلكم عليه اجرا و هو مودة ذی القربى»؛ و نیز: «ان اجرى الا على الله بل اجرى على الله و على غيره».

البته جای این سؤال هست که پس منظور خداوند از آیه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ چه بوده است؟ مگر معنی خود آیه غیر از این است که پیامبر ﷺ دوستی خاندانش را از مردم خواسته و آن را اجر رسالت خود قرار داده است؟ پاسخ شیخ مفید این است که استثنا در این آیه، استثنای منفصل است، نه متصل، و این فرموده خداوند: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ کلامی تام است و معنی آن پایان یافته است، و ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ کلامی جدید است. در واقع استثنا به «اجر» بر نمی گردد، بلکه به ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ﴾ بر می گردد. پس معنی آیه چنین است: «بگو من از شما اجر و مزدی نمی خواهم؛ لیکن از شما مودت و دوستی خاندانم را می خواهم.» مودت خاندان به عنوان خواسته و سؤال پیامبر ﷺ مطرح شده، نه به عنوان اجر و مزد ایشان بر رسالت. نظیر این استناد در چند آیه دیگر هم به کار رفته، از جمله:

- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ \* إِلَّا إِبْلِيسَ﴾ (سوره حجر، آیات ۳۰ - ۳۱) معنای آیه این است که ملائک سجده کردند، ولی ابلیس سجده نکرد، نه اینکه ابلیس از ملائکه است و از ایشان، استثنا شده است. پس مسئله استثنا مربوط به سجده کردن است، نه ملائک.

- ﴿فَاتَّبَعَهُمُ عَذُو لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ (سوره شعراء، آیه ۷۷) همه آنها، دشمن من هستند،

اما خداوند دشمن من نیست (تصحیح الاعتقاد، ص ۳۵ - ۱۴۱). یعنی رب العالمین از عدو لی "استثنا شده" نه از "انهم".

ارزیابی: سخن شیخ مفید با شرح و تفصیلی که خود وی آورده، سنجیده‌تر است.

## ۸-۲. حلال و حرام

هر دو متکلم شیعه متفق القول‌اند که همه چیز حلال و مباح است، مگر آنچه نهی و حرمت آن اظهار شده باشد. شیخ مفید دسته‌بندی را با محوریت عقل انسانی انجام داده، می‌گوید: آنچه عقل بشری در مورد آن حکم می‌کند، بر دو قسم است: یک. آنچه ممنوع بودنش نزد عقل معلوم است مانند ظلم و عبث؛ دو. آنچه عقل در حکم آن متوقف است و مباح یا ممنوع بودنش از سمع و گفته انبیا و ائمه علیهم‌السلام حاصل می‌شود. هر چیزی که نص و تعیینی در حرمت یا حلیت‌اش نیامده باشد، مباح و عمل کردن به آن جایز است (تصحیح الاعتقاد، ص ۴۱ - ۱۴۲). به این ترتیب ممنوع یا جایز بودن هر امر به وسیله این سه عنصر تعیین می‌شود: عقل، وحی، انبیا و ائمه علیهم‌السلام.

## ۹-۲. حدیث مجمل و مفسر، احادیث مربوط به طب

بحث در مورد احادیث، از آن جهت که بحث در مورد سخنان پیامبر و ائمه علیهم‌السلام است، می‌تواند در مباحث نبوت و امامت مورد بررسی قرار گیرد؛ اما قطعاً محدث بودن شیخ صدوق در اینکه چنین مسائلی را در میان اصول اعتقادی مندرج کند و یکی از مفصل‌ترین مباحث رساله اعتقادی‌اش را به این مبحث اختصاص دهد، مؤثر بوده است. در این قسمت دو بحث مطرح است:

بحث حدیث مجمل و مفسر، اولین بحث است که صدوق و مفید حدیث مفسر را حاکم بر حدیث مجمل می‌دانند. دومین بحث مربوط به احادیثی است که موضوعشان طب و دارو و درمان است. ظاهراً صحت این احادیث تا حدی مورد شک و سؤال بوده و به همین دلیل صدوق آنها را دسته‌بندی کرده تا خواننده از وجه صحت و مورد کاربرد هر

یک مطلع باشد. وی می‌گوید این احادیث چهار دسته‌اند: ۱. بعضی مناسب آب و هوای مکه و مدینه بوده، نه جاهای دیگر؛ ۲. برخی مناسب طبیعت شخص معینی بوده نه هر طبیعی؛ ۳. برخی بی اساس و ساخته دست دیگران است که برای مخدوش کردن چهره مذهب حق جعل شده‌اند؛ ۴. برخی ناقص یا اشتباه نقل شده، زیرا راوی دچار سهو گردیده است. به عنوان مثال اینکه گفته‌اند غسل شفای هر دردی است، یعنی هر دردی که از برودت باشد، یا اینکه گفته‌اند بادمجان شفا است، یعنی در فصل خرما، برای خورنده خرما، نه در همه اوقات.

اما شیخ مفید بجای پرداختن به احادیث طبی، به رابطه طب با انبیا پرداخته و معتقد است راه آموختن طب، فقط وحی است و دیگران، باید طب را از انبیا فرا گیرند؛ چرا که حقیقت درد و واقعیت دوا را فقط از طریق سمع می‌توان شناخت و بس. مفید می‌افزاید که علم طب، معجزه‌ای از معجزات انبیا است برای اثبات ارتباطشان با خدا و اثبات صدق ادعای نبوتشان. (تصحیح الاعتقاد، ص ۴۱-۱۴۵)

ارزیابی: نکته‌ای که صدوق به آن پرداخته، یعنی توجه کردن به شان نزول و موارد کاربرد هر حدیث طبی و منع کاربرد آن در سایر موارد به طور مطلق، نکته‌ای صحیح و بجای است؛ اما سخنی که شیخ مفید گفته و طب را معجزه انبیا و علم به درد و درمان را منوط به وحی و در نتیجه مختص انبیا کرده، جای بحث دارد. اینکه حقیقت درد و درمان را فقط خدا می‌داند، گرچه صحیح است، اما چون خدا حقیقت همه چیز را به همین نحو می‌داند، آنقدر سخن فراگیری است که نمی‌توان برای امر خاصی مثلا طب، مورد استناد و استفاده قرارش داد؛ بنابراین دلیل اعم از مدعا است. این در حالی است که از یک سو همواره طبیبان حاذق - اعم از دین‌دار یا غیر دین‌دار و آشنا یا غیر آشنا با سخنان انبیا - به کشف بیماری‌ها و داروها مشغول بوده و در پیشبرد پزشکی و داروسازی موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده‌اند و از سوی دیگر، احادیثی که از انبیا یا ائمه علیهم‌السلام در طب وارد شده و نیز اشتهار و پرداختن آن بزرگواران به طب، آنقدر نیست که بتوان بنای طب و طبابت را مبتنی بر آن شمرد.



## ۲-۱۰. اختلاف احادیث

این عنوان یکی از مفصل‌ترین مباحث شیخ صدوق در رساله اعتقادیه به شمار می‌رود. سؤالی که او در صدد پاسخش بوده، این است که چرا میان بعضی احادیث اختلاف دیده می‌شود؟ علل این اختلاف نزد وی چنین است:

یک. گاه موضوعی، احکام مختلف داشته (بدل اختیاری) و در هر حدیثی، یکی از آن احکام آمده است؛ مثل کفاره‌های مختلف روزه یا قسم.

دو. گاه به دلیل تقیه، در بعضی از امور - عمدا - احادیث به طور مختلف وارد شده‌اند.

ابن بابویه با استناد به حدیث مفصلی که سلیم بن قیس هلالی به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده، راویان را به چهار دسته تقسیم می‌کند و بعضی دیگر از علل وقوع اختلاف احادیث را هم در ضمن این دسته‌بندی روشن می‌نماید:

الف. راوی حدیثی که به ظاهر خود را مؤمن می‌نمایاند اما از گناه و دروغ بستن عمدی به پیامبر (یا امام) ابایی ندارد. در واقع منافق و کذاب است، اما مردم به خاطر مصاحبت وی با پیامبر (یا امام) به سخنش اعتماد می‌کنند.

ب. راوی حدیثی که فراموشکار است و به این سبب ناخواسته در احادیث خلل وارد می‌کند.

ج. راوی حدیثی که یک بخش از مطلب یا حکمی را از پیامبر (یا امام) شنیده و قسمت دیگر مکمل یا مخالف آن را نشنیده، و شنیده ناقص خود را نقل می‌کند و آن را تمام و اصل سخن پیامبر (یا امام) می‌داند. (مثلا منسوخ را شنیده و ناسخ را نه).

د. راوی حدیثی که دروغ، سهو و نقصان در کلام او جایی ندارد و حدیث را صحیح

و کامل و تمام نقل می‌کند.

بنابراین از نظر صدوق بدیل داشتن احکام، تقیه و ورود کذب و سهو و نقصان در سخن راوی موجب بروز اختلاف در احادیث بوده است. شیخ مفید ابتدا به شیخ صدوق ایراد گرفته، می‌گوید صدوق به سبب مجمل‌گویی، ملاک و معیاری نداده که کاملاً و به روشنی معلوم شود چه حدیثی صحیح است و باید به آن عمل کرد و کدامیک را باید مردود شمرد. خود او دو دلیل برای اختلاف احادیث بیان می‌کند:

۱. گاه معنا و مطلب مندرج در احادیث هماهنگ است، ولی الفاظ و عباراتشان مختلف است، به دلیل تقيه یا عموم و خصوص یا ایجاب و ندب و کنایه و مجاز در گفتار و امثال آن.

۲. گاه معاندان احادیثی جعل کرده و به دروغ به ائمه علیهم السلام نسبت داده‌اند تا دشمنی نسبت به ایشان را تحریض نمایند. اما ملاک تشخیص احادیث صحیح و غیر صحیح چیست؟ شیخ مفید پنج ملاک ارائه می‌دهد:

الف. اگر دو حدیث مخالف در موضوع واحد داشتیم، به حدیثی که در عمل کردن به آن اتفاق نظر هست، اعتماد می‌کنیم. پس حدیث دیگر، یا از سر تقيه صادر شده یا کذب به آن راه یافته است.

ب. به تعداد راویان نگاه می‌کنیم: حدیثی که راویان بیشتر دارد صحیح است و آن را که راویان کمتری دارد، صادر شده در شرایط تقيه یا دارای اشتباهاتی از سوی راوی تلقی می‌کنیم.

ج. حدیثی را که خواص اصحاب ائمه علیهم السلام نقل کرده‌اند، خصوصا اگر مکررا و در عصر امامی بعد امام دیگر روایت شده باشد، بر حدیثی که از غیر ایشان و یا بطور غیر مکرر نقل شده، ترجیح می‌دهیم و سبب اعتماد بر قول عدد کثیر بزرگان اصحاب امامیه این است که جایز نیست امام علیه السلام بنا بر تقيه، سخنی بفرماید و خواص اصحاب وی از سبب و نحوه صدور آن بی‌خبر باشند. همچنین اگر یک یا چند تن از آنها در متن حدیث، دچار فراموشی شده باشند، دیگران آن را به درستی بیاد دارند؛ زیرا محال است که مطلب از یاد همه برود.

د. اگر حدیثی مخالف قرآن یا مخالف احکام عقل باشد، قطعا مردود است. (همان،

ص ۴۵-۱۵۹)

ارزیابی: به نظر می‌رسد انتقاد شیخ مفید مبنی بر عدم ارائه ملاک و معیارهای تشخیص حدیث صحیح از سقیم انتقادی است که بر شیخ صدوق وارد است؛ چرا که ایشان علی‌رغم بحثی طولانی، صرفا به توضیح علل وقوع اختلاف در احادیث پرداخته و راهی برای حل اختلاف نداده است. در واقع ابن بابویه در اینجا فقط به توصیف مشکل پرداخته نه به ارائه راهکار برای خروج از آن.

## نتیجه

۱. در میان پنج اصل اعتقادی که در رساله اعتقادیه صدوق و مفید بررسی شده است، معاد با شانزده موضوع متفاوت، از لحاظ تنوع تعداد موضوعات، در جایگاه نخست قرار دارد؛ اما علی‌رغم این ویژگی، کم‌مناقشه‌ترین مبحث است و مفید فقط در دو مسئله با صدوق مخالفت کرده: یکی عمومیت سؤال و جزا در قبر و حیات برزخی، که نزد وی فقط برای مؤمنین و کافرین خالص است، نه برای همه، و دیگری نفی اشتغال جمعی از بهشتیان به صرف امور معنوی، نظیر تسبیح و تقدیس حق تعالی بدون بهره‌مندی از لذات جسمانی. در مابقی مسائل معادی، مفید یا با نظر موافق، مطلب صدوق را شرح کرده یا کاملاً سکوت کرده است. روش هر دو در این بخش، تکیه بر آیات و احادیث است و استدلال حتی در همان حدی که در بعضی قسمت‌های دیگر وجود داشته، اینجا به کار نرفته است.

بخش نبوت و امامت، گرچه بر روی هم مشتمل بر دوازده موضوع است، یعنی کمترین تعداد موضوعات در مجموع اصول پنجگانه، اما از لحاظ کمیت و حجم و نیز کیفیت مباحث، جایگاه مهمی دارد و حاوی مسائل بحث‌برانگیزی است.

۲. در مجموع، رأی مفید در این موارد مخالف رأی صدوق است: عمومیت حیات برزخی و سؤال و جزا در قبر، نزول یکباره قرآن در شب قدر، مقتول یا مسموم شدن همه چهارده معصوم علیهم‌السلام، سهوالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، غلو و تقصیر، شأن علویان و محبت عترت را مزد رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شمردن.

همچنین، چند جا به روش کار او، که صرفاً تکیه بر نقل است، انتقاد کرده و در چند مورد هم احادیث مورد استناد وی را شاذ شمرده است.

۳. از ورای این نقد و مخالفت‌های گاه بسیار تند، چند نکته ظریف و مهم خود را نشان می‌دهد:

۱-۳. علی‌رغم اینکه صدوق و مفید، استاد و شاگرد بودند و علی‌رغم اینکه هر دو عالمانی والامرتبه و در زمان حیات خود، مقبول و محل مراجعه دانشجویان و علما و

مردم عادی بوده‌اند، باب نقد گشوده بوده و مفید، بخاطر هراس از شأن و جایگاه خود یا استاد بزرگوارش، سکوت برنگزیده و نظر خود را بیان کرده است. قطعاً این روحیه، در استاد هم وجود داشته که اثرش این چنین در شاگرد نمایان شده است. کمترین اثر این فضای باز نقد و مقابله در آراء و عقاید، پرورش اندیشمندان بزرگ و روشن شدن معایب و محاسن هر عقیده و مکتب برای صاحبان آرا و انتخاب سنجیده‌تر برای تابعین و جستجوگران حقیقت است.

۲-۳. شیخ صدوق در چند مسئله، پس از بیان رأی منتخب خود، مخالف آن رأی را تکفیر می‌کند، از جمله آنجا که می‌نویسد تقیه واجب است که ترکش تا خروج امام زمان علیه السلام جایز نیست و تارک آن مخالف خدا و رسول و ائمه علیهم السلام، و از دین امامیه و دین اسلام خارج است. نیز آنجا که با تأسی به حدیث امام صادق علیه السلام می‌گوید هرکه در کفر دشمنان و ظلم کنندگان به ائمه شک نماید، کافر است، و هرکه با علی علیه السلام بجنگد کافر است و هرکس معتقد نباشد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام کشته و مقتولند، تکذیب خدا و رسول کرده و کافر است، و هر کس ایشان را در حالی از احوال، معصوم نداند، جاهل به آنها است و جاهل نسبت به حق و شأن ایشان، کافر است. همچنین نزد او تناسخ به نفی بهشت و دوزخ منتهی می‌شود و به همین جهت تناسخیه کافرند. نیز غالیان و تفویضیان کافرند. این در حالی است که به عنوان مثال مفید در مسئله مقتول بودن چهارده معصوم، در ذیل سخن صدوق صراحتاً اعلام می‌کند که فقط چند نفر از ائمه علیهم السلام مقتول و مسموم شده‌اند و دیگران به مرگ طبیعی رحلت کرده‌اند. نیز در یکی از آثارش در بحث عصمت، صدور برخی گناهان صغیره را پیش از عهده‌دار شدن منصب امامت جایز می‌شمرد و خود صدوق هم در جایی، صدور سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را عقلاً جایز و حتی لازم، و عملاً هم متحقق می‌داند. نیز چنان که دیدیم صدوق، منکر سهوالنبی را غالی می‌داند و مفید منکر سهوالنبی است و مفید، قائل به سهوالنبی را از مقصره می‌داند و صدوق قائل به سهوالنبی است.

به نظر می‌رسد ضرورت دقت در تکفیر و انتساب به کفر و نفاق و غلو و تقصیر و امثالهم،

از همین چند نمونه به خوبی آشکار است. از مقابله این دو اندیشمند بزرگ شیعه در چند نمونه فوق الذکر روشن می‌شود که یک عالم دینی یا متکلم یا فقیه یا مفسر و محدث، نباید به راحتی و تنها با توجه به موضع عقیدتی‌ای که خود پذیرفته، حکم به کفر و غلو و تقصیر امثالهم، در مورد مخالفان بدهد. اگر به عنوان مثال با حکم عالمی مانند صدوق، عالم دیگری مانند مفید کافر یا غالی دانسته شود، و یا با حکم مفید، صدوق مقصر خوانده شود، تکلیف عوام شیعه و یا سایر مسلمین غیر شیعی چه خواهد بود؟!

تکفیر و تفسیق نمودن افراد به سبب اظهار رأیی غیر از رأی منتخب یک شخص خاص، در میان متکلمین، فراوان دیده می‌شود. محمدباقر مجلسی در رساله اعتقادیه خود به کرات پس از بیان نظر خود، هر نوع نظر مخالف آن را کفر و قائل را کافر می‌خواند (اعتقادات؛ پژوهش‌های فلسفی - کلامی، صفحات متعدد از جمله ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۰ - ۳۱) اظهار چنین تکفیر و تفسیق‌ها از سوی ابوحامد غزالی نیز بر اهل فن پوشیده نیست (نهفت الفلاسفه، ص ۷ - ۳۱۰؛ المنقذ من الضلال، صفحات متعدد از جمله: ۳۲ و ۳۶ و ۴۹ و ۵۷۰ و ۶۰). در یک بررسی گذرا، به نظر می‌رسد متکلمینی که در کنار تکیه بر نقلیات، به کارگیری روش برهانی و استدلالی را نیز ضروری و ارزشمند می‌شمارند، کمتر به تکفیر و تفسیق می‌پردازند. مفید در تصحیح الاعتقاد، خواجه نصیر طوسی در تجرید الاعتقاد (رک: تجرید الاعتقاد) شیخ بهایی در رساله الاعتقادات (رک: رساله الاعتقادات) و مظفر در عقاید الامامیه (رک: عقاید الامامیه) نمونه‌هایی از این نوع هستند؛ برخلاف صدوق، مجلسی و غزالی که در مباحث کلامی خود، متکلمینی محدث - فقیه‌اند و کم یا بیش به تکفیر مبادرت می‌ورزند.

۴. زمینه‌های اعلام توافق و همراهی در آراء، میان صدوق و مفید فراوان است؛ از جمله اینکه هر دو تقریباً به‌طور متوازن در کلام و حدیث و فقه و تفسیر شیعی مسلط و خبره‌اند؛ هریک به فنون و ابزاری که دیگری برای اجتهاد علمی در اختیار داشته واقف و آشنا است؛ هر دو از اعظام و اکابر علمای شیعه هستند و هم‌رأیی‌شان در میان عامه مردم و برای آیندگان، نمود خوشتر و پسندیده‌تری دارد و سرانجام اینکه بحث در اصول

دین و مذهب است که اتفاق نظر در آن بیشتر مورد انتظار است، نه در فروع و حواشی و متفرقات که اختلاف در آن نه بعید است و نه چندان اثرگذار.

علی‌رغم همه اینها، شیخ مفید به کرات از شیخ صدوق انتقاد می‌کند و راه تصحیح و تنقیح مدام را پیش می‌گیرد. این اتفاق مبارک، مایه پویایی و استواری در هر علمی است و برعکس، خاموش شدن نور نقد به بهانه‌هایی نظیر رابطه استاد و شاگردی، عظمت مقام عالم پیشین، سکوت بخاطر جلب نظر مردم و بیان نکردن انتقادهای و اختلاف نظرها به گمان سست‌بنیان یا متشتت الآراء شمرده شدن از سوی دیگران، مرگ علم و عالم و رکود اندیشه و عقب ماندگی مردم غیر عالم را در پی دارد.

۵. مفید گرچه خود در موارد متعدد در تصحیح الاعتقاد و در سایر آثارش، فقط به روش نقلی متمسک می‌شود، اما مقایسه بحث‌های او در تصحیح با بحث‌های صدوق، نشان می‌دهد که انتقاد او به روش استاد، چندان هم نابجا نبوده است؛ چرا که خواننده رساله صدوق، در بسیاری از موضوعات، فقط با مقداری از اطلاعات مواجه می‌شود، بدون اینکه حقیقت مطلب را درک کند و یا در مقام عمل بتواند تکلیف خود و دیگران را به خوبی و روشنی درک کند. این در حالی است که اعتقادنامه‌ها باید روشن و صریح باشند تا خواننده بتواند رأی نویسنده و موضع خود را معلوم کند.

### منابع

۱. قرآن.
۲. ابن بابویه (صدوق)، ابوجعفر محمد (۱۴۱۲ق)، رساله الاعتقادات، قم: نشر محقق.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ش)، التوحید، ویرایش هاشم الحسینی، تهران: مکتبه الصدوق.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۲۴ق)، من لا یحضره الفقیه، بی جا، چاپ سنگی، بی نا.
۵. شیخ بهایی، بهاء الدین محمد (۱۳۸۷ش)، رساله الاعتقادات، به کوشش جویا جهانبخش، تهران: اساطیر.
۶. طوسی، نصیرالدین (۱۳۹۸ق)، تجرید الاعتقاد، ترجمه و شرح ابوالحسن شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۷. غزالی، ابوحامد محمد (۱۱۱۹م) تهافت الفلاسفه، تحقیق و تقدیم الدكتور سلیمان دنیا، قاهره: دارالمعارف.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲ش)، المنقذ من الضلال، ترجمه صادق آینه وند، تهران: امیرکبیر.
۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۹ق)، الاعتقادات، تحقیق سیدمهدی رجایی، قم: موسسه تحقیقاتی علامه مجلسی.
۱۰. مظفر، محمدرضا (۱۴۰۹ق)، عقاید الامامیه، قدم له الدكتور حامد حنفی داود، قم: انصاریان.
۱۱. مکدموت، مارتین (۱۳۷۲ش)، اندیشه های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. مفید، محمد بن النعمان، (۱۳۷۹ش)، تصحیح الاعتقاد، ترجمه سیدعلی بن سید محمود الحسینی، تهران: کتابخانه شمس.

۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲ش)، اوایل المقالات فی المذاهب و المختارات، به اهتمام مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۰ق)، النکت الاعتقادیه، بغداد: دارالسلام.
۱۵. \_\_\_\_\_ (بی تا)، المسائل السرویة، نجف: دارالکتب التجاریة.
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۹۶۳م)، الجمل و النصره فی حرب البصره، نجف: مطبعة الحیدریه.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۹۶۲م)، الفصول المختاره من العیون و المحاسن، نجف: مطبعة الحیدریه.

